

طرح اولیه [فقه حکومتی به مثابه فقه اداره]

۲	چکیده.....
۲	واژگان کلیدی.....
۳	ترکیب فقه و اداره.....
۳	تعریف اداره (مضاف الیه).....
۳	تعریف فقه (مضاف).....
۳	تعریف ترکیب اضافی.....
۳	تخصیص مضاف الیه به مضاف.....
۳	بعضیه بودن «فقه» برای «اداره».....
۳	تخصیص مضاف به مضاف الیه.....
۴	موضوع بودن «اداره» برای «فقه».....
۴	عملکرد بودن «اداره» برای «فقه».....
۴	تخصیص متقابل مضاف و مضاف الیه.....
۴	حصه مشترکه «فقه» و «اداره» (عموم و خصوص من وجه).....
۴	توصیف مضاف با مضاف الیه.....
۵	انتظارات از فقه (خاستگاه عینی).....
۵	فقه حداقلی.....
۵	فقه پویا و پاسخگو.....
۵	فقه نظام ساز.....
۶	جایگاه و گستره فقه اداره.....
۷	سطوح فلسفی اداره.....
۷	سطوح مدیریتی اداره.....
۷	سطوح فقهی اداره.....
۸	پیش فرض های فقه اداره (پایگاه نظری).....
۹	مبانی فلسفی مضاف.....
۹	فلسفه جامعه شناسی.....
۹	فلسفه انسان شناسی.....
۹	فلسفه زیست شناسی.....
۹	فلسفه فیزیک.....
۹	مبانی فلسفی مطلق (فلسفه اولی).....
۹	مبانی منطقی.....
۹	مبانی کلامی.....
۹	مبادی فقهی.....
۱۱	مبانی اصولی.....
۱۲	نظام فقه اداره.....

چکیده

[خلاصه‌ای حداکثر ۳۰۰ کلمه‌ای]

واژگان کلیدی

[حداقل چهار کلیدواژه]



ترکیب فقه و اداره

[توضیح این که وقتی دو اصطلاح با هم ترکیب می‌شوند باید هر کدام را مستقلاً تعریف نمود و سپس به تعریف صحیحی از ترکیب آن‌ها دست پیدا کرد]

تعریف اداره (مضاف الیه)

[تعاریف رایج از اصطلاح «اداره» جمع‌آوری می‌شود و در نهایت یکی از تعاریف به جهت شهرت یا متناسب بودن با موضوع بحث گزینش خواهد شد]

تعریف فقه (مضاف)

[تعاریفی که از فقه ارائه شده تجميع گردیده و تعریف منتخب تشریح می‌گردد]

تعریف ترکیب اضافی

[توضیح داده می‌شود که اضافه شدن دو اصطلاح مذکور با هم نیاز به تحلیل دارد، باید بدانیم این نوع اضافه چه غرضی را در خود نهان دارد و چه نوع اضافه‌ایست، پس باید ابتدا انواع اضافه‌ها را بررسی کنیم]

تخصیص مضاف الیه به مضاف

[گاهی هدف از اضافه کردن نشان دادن بخشی از مضاف الیه است، یعنی عام و خاص مطلق هستند و اولی داخل در دومی بوده به حصه‌ای از آن اشاره می‌نماید]

بعضیه بودن «فقه» برای «اداره»

[تطبیق این احتمال به «فقه اداره» که در آن صورت اداره یک مجموعه وسیعی از مفاهیم است که بخشی از آن به «فقه اداره» اختصاص دارد. تعریف فقه اداره در این حالت چه خواهد بود؟]

تخصیص مضاف به مضاف الیه

[یک احتمال دیگر برای اضافه کردن اصطلاحات این است که مضاف یک عام است که به واسطه واژه دوم تخصیص خورده است]

موضوع بودن «اداره» برای «فقه»

[در این حالت «فقه» مفهومی وسیع و شامل است که موضوعات بسیار زیادی را در بر گرفته است. یکی از این موضوعات «اداره» است، در کنار «صلوة» و «صوم» و «حج» و...]

عملکرد بودن «اداره» برای «فقه»

[یکی دیگر از فروض این که اداره خاص و فقه عام باشد، این که فقه عملکردهای متنوعی دارد که یکی از این عملکردها این است که «اداره» نماید. «اداره» در این حالت فعل فقه است. در کنار سایر افعال و کارکردهای فقه که مثلاً تعیین تکلیف فرد نیز یکی از کارکردهای فقه است.]

تخصیص متقابل مضاف و مضاف الیه

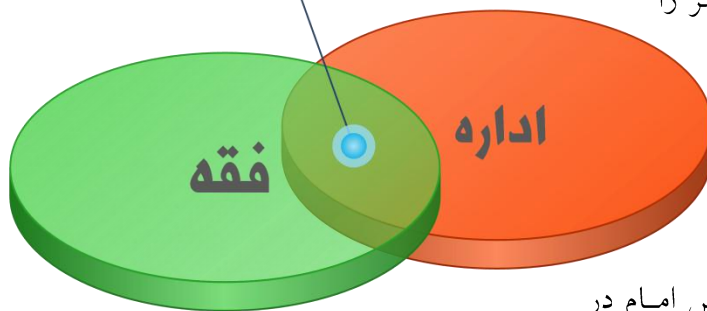
[هر کدام از دو اصطلاح مجموعه مفاهیم خود را دارد، ولی بخشی از آن‌ها با هم مرتبط و متداخل است.]

حصه مشترکه «فقه» و «اداره» (عموم و خصوص مین وجه)

[فقه اداره حاکی از بخش مرتبط فقه و اداره است.]

فقه اداره

حصه مشترکه فقه و اداره



توصیف مضاف با مضاف الیه

[هیچکدام از دو اصطلاح قصد تخصیص یکدیگر را

ندارند، نه یکطرفه و نه دوسویه و متقابل. بلکه اصطلاح دوم درصدد توصیف اصطلاح اول است. به این نوع از ترکیب نیز اصلاً ترکیب اضافی گفته نمی‌شود، به آن در ادبیات می‌گویند: ترکیب وصفی. مانند: سیب سرخ. در این حالت «اداره»

نقش توصیف‌کننده برای «فقه» دارد. اشاره به فرمایش امام در

منشور روحانیت که «فقه تئوری کامل و واقعی اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور است»]

[نسبت توصیفی بودن ترکیب «فقه اداره» با اضافه بیانی چه تفاوتی دارد؟]

آیا شما اضافه بیانی مانند «کتاب مفاتیح الجنان» را جزو تخصیص «مضاف الیه» به «مضاف» می‌دانید یا اینکه ترکیب وصفی قلمداد می‌کنید.

معنای ترکیب وصفی چیست؟ آیا منظور شما این است که ترکیب «فقه اداره» ترکیب مرخم شده‌ی «فقه اداره» است؟ و از این پس به جای «فقه الاداره» باید بگوییم «الفقه الاداری»؟ فکر می‌کنم بهتر باشد خیلی با قسطیعت درباره «اضافه بیانی» اظهار نظر نکنیم و نتیجه را به صورت احتمال مطرح کنیم.]

[با این تقریر شاید بتوان دفاع کرد که فقه اداره نیز به جای تعبیر «فقه اداره ای» به کار رفته و مقصود از آن این است که فقه حکومتی، از جنس عقلانیت اداره نظامات اجتماعی است، نه از جنس طراحی نظامات ایستا و یا فقه حکم موضوعات منفصل از یکدیگر.

از جنس عقلانیت اداره بودن، یعنی اینکه از سنخ برنامه انتقال و نسخه درمان است و در صدد مدیریت شیب تحولات است]

[بر اساس مدل «خاستگاه، جایگاه، پایگاه» به بحث «فقه اداره» نظر می‌افکنیم. ابتدا باید بررسی کنیم که چرا به فقه اداره نیاز افتاده است. پس نظریات در انتظارات از فقه را فهرست و طبقه‌بندی می‌کنیم.]

[بی تردید بحث تطبیقی به مبحث انتظارات از فقه و طبقه‌بندی آنها می‌تواند در تشریح بحث مختار مفید باشد، ولی ملاحظه اصلی در این خصوص با توجه به حجم مطالب و سقف مقاله، «مدیریتی» است.]

در صورت ضیق مجال، شاید بتوان مبحث انتظار از «فقه اداره» را مستقیم، بر پایه همان تشریح ترکیب فقه اداره بیان کرد و از دقت در مفهوم مختار از فقه و اداره، به توضیح نظریه مختار در خصوص «انتظار و خاستگاه» آن پرداخت.]

[البته که اگر به «سقف» برسیم، ناگزیر باید بعضی سرفصل‌ها را حذف نمود. اما چون فیش‌هایی از آقای میرباقری داشتم که در جلسه ۱۵ مبادی اصول ناگهان بحث آسیدمنیر را متوقف کرده و «انتظارات از فقه» را طرح می‌نمایند و آسیدمنیر نیز به این بحث می‌پردازد، به نظرم یکی از گلوگاه‌های بحث است. خیلی از کسانی که امروزه درباره «فقه حکومتی» نظر می‌دهند نیز در این چالش می‌افتند. تصور می‌کنم این «خاستگاه» در سه‌گانه مورد نظر است. البته که می‌شود آن را خلاصه برگزار کرد و اگر «سقف» کوتاه است، سریع جمعش کرد. مثلاً با طرح یک خطی و تنها با مثلاً یک یا دو ارجاع کوتاه.]

فقه حداقلی

[آن دسته‌ای که اعتقاد دارند نباید از فقهی که به متون ۱۴۰۰ سال پیش متکی است انتظار داشته باشیم مشکلات امروز را حل نماید. هم سروش و هم مجتهدشبه‌ستری و هم حجاریان در این زمینه حرف‌های مشهوری دارند]

فقه پویا و پاسخگو

[با اتکا به همین ابواب فقهی موجود می‌توانیم در دایره «تکلیف» وارد شده و هر چه مشکلات روز است حل نماییم و به تمامی مسائل مستحدثه پاسخ گوئیم. به شرط آن‌که داخل منطقه‌الفراغ نگردیم]

فقه نظام‌ساز

[تفاوت خاستگاه و ضرورت‌های اجتماعی در این تلقی است که انقلاب اسلامی

را نه صرفاً در مقابل موضوعات دنیای مدرن می‌بیند و نه صرفاً در برابر

نظامات اجتماعی مدرن بلکه رقیب اصلی انقلاب اسلامی را جریان مدیریت

اجتماعی طاغوتی مدرن می‌بیند که از طریق مدیریت نظامات اجتماعی، هجمه‌ای

هم جانبه را به نظام ولایت فقیه سامان داده است.]

[همانطور که مستحضری اصطلاح «فقه نظامات» (فقه نظام ساز) در ادبیات درس خارج استاد میرباقری، معنایی مغایر با «فقه اداره» دارد.]

در این ادبیات، فقه نظام ساز هر چند نگاهی کل نگر دارد ولی نگاهی تحولی به نظامات اجتماعی نداشته و لذا موضوع مطالعه اش «نظامات متغیر اجتماعی» نیست. (نظریه شهید صدر و تابعین)

برخلاف فقه اداره که موضوعش «کل اجتماعی متغیر» است و اساسا به دنبال «سرپرستی نظامات اجتماعی» است؛ نه طراحی «نظامات ایستای جامعه» و نه «سرپرستی آحاد جامعه»!

[فقه نظام سازی و یا فقه نظامات، در حال حاضر مدعیانی دارد که عمدتا شاگردان شهید صدر هستند.

نکته مهم در تقریر این جریان فکری این است که تلقی ایشان از «نظام» و «نظام سازی» در عین شباهتهایی که به دیدگاه سیدمنیر دارد از جمله «توجه به ارتباط بین موضوعات اجتماعی» و همچنین ارتباط بین احکام و لزوم استنباط نظام احکام»، در عین حال دارای یک تفاوت جدی است که در اصل، ریشه اصلی تفاوت جریان فرهنگستان با جریان شهید صدر محسوب می شود و آن این است که صدریان تلقی ای که از نظامات اجتماعی مانند نظام اقتصاد اسلامی، نظام سیاسی اسلام و غیره دارند، نوعی ثبات و به تعبیر آقای هادوی جهان شمولی در آن اشراق شده است. کأنه معتقدند که نظام سازی عبارت است از استنباط مجموعه وار احکام ثابت دینی.

به نظر می رسد که شواهد زیادی می توان برای ادعای فوق دست و پا کرد. از جمله اینکه :

۱- شهید صدر فرایند نظام سازی یا به اصطلاح خودش مذهب سازی و مکتب سازی را حرکت از احکام فقهی به سمت مبنا و سپس حرکت از مبنا به سمت نظام احکام می داند که نتیجه آن ، ساخت منظومه ای از فتاوی رایج در فقه سنتی است. (هر چند که فقیه می تواند از فتاوی دیگر مجتهدان نیز که با مبنای نظام سازی وی سازگار است، گزینش کند، ولو با فتوای خودش در تعارض باشد)

۲- ادعای شهید صدر مبنی بر اسلامی و غیر اسلامی بردار نبودن «علم اقتصاد» و یا «علم سیاست»، خود شاهد دیگری بر ایستاد بودن مفهوم «نظام سازی» در این جریان فکری است.

۳- شاهد دیگر اینکه شاگردان شهید صدر نیز در مقام تبیین نظریه شهید صدر ادعایی جز این نکرده اند. به عنوان مثال جناب آقای هادوی به صراحت اعلام می کند که «استنباط نظام» یعنی «استنباط نهادها و روابط آنها از منظر اسلام» که یکی از خصوصیات این نظام استنباط شده، جهان شمول بودن آن است. همچنین جناب آقای اراکی نیز که به نظر حقیر بهترین تقریر و فهم را در بین شاگردان شهید صدر از مباحث نظام سازی دارد، نیز تلقی ایستایی از نظام سازی دارد و مثلا در حوزه سیاسی، چیزی شبیه «قانون اساسی» مد نظرشان است.

۴- شاهد آخری که عرض می کنم این است که خود شهید صدر در مقدمه اقتصادنا به صراحت اعلام می کند که مکتب اقتصادی اسلام دارای دو وجه ثابت و متغیر است که وجه ثابت آن در چارچوب «احکام الزامی اسلام»، استنباطی است، و وجه متغیر آن، «منطقه الفراغ» است که در ید ولایت حاکم اسلامی اسلامی است و اوست که در این منطقه بر اساس اهداف عالیه اسلام و مصالح امت اسلامی، حکم جعل می کند.

به صورت خلاصه اینکه این دیدگاه با دیدگاه فرهنگستان که در عین ملاحظه «نظامات اجتماعی» ، «وجه تغییر در این نظامات» را نیز ملحوظ دارد و نگاهی مدیریتی به طراحی نظامات اجتماعی دارد تفاوت جوهری دارد.

- همانطور که فرمودید فکر می کنم تعبیر «سرپرستی نظامات اجتماعی» تعبیر خوبی باشد. [

جایگاه و گستره فقه اداره

[با توجه به این که «اداره» سطوح مختلف و گسترده ای دارد، فقه اداره چه گستره ای را شامل می شود؟]

[این عنوان برای بنده خیلی فهم نشد که می خواهد به چه سوالی پاسخ بدهد.

آیا می‌خواهد بگوید فقه اداره چه علمی را به عنوان هم عرض خود به رسمیت می‌شناسد؟

آیا می‌خواهد بگوید که در هندسه معرفتی جامعه دینی در چه جایگاهی است؟

آیا می‌خواهد بگوید که فقه اداره دارای چه سطوح درونی است؟

آیا می‌خواهد بگوید که در امر اداره تا چه اندازه و در چه سطحی دخالت می‌کند؟

فکر می‌کنم منظور حضرتعالی همین مورد آخر باشد.

اگر چنین است ورود به این مسئله به نحو تفصیلی چه آورده ای برای مقاله می‌تواند داشته باشد؟

آیا توضیح معنای «ترکیب فقه اداره» و «خاستگاه و انتظار ما از فقه اداره» پاسخی به همین سوال نیست؟

[تلقی بنده از مباحث سیدمنیر این است که فقه اداره در تمامی مراحل اداره حضور دارد و در هر سه سطح «توسعه»، «کلان» و «خرد» نظام اجتماعی نیاز به فقهت حکومتی داریم، هرچند که ورود فقه حکومتی به هر یک از این سه سطح، با رعایت الزامات و اقتضائات خاصی است.

شاهد و یا حتی دلیل بر این ادعا نیز تقسیم مراحل حکم حکومتی توسط سیدمنیر (در اواسط دوره ۹۵ جلسه ای مبادی علم اصول) به سه سطح «احکام جهتی»، «احکام مقومات» و «احکام تناسبات» است.

در این تقسیم سید منیر تلاش می‌کند تا رابطه این سه سطح را توضیح دهد و همچنین نحوه جعل هر یک (تنجیزی و یا تعلیقی بودن هر یک) را بیان کند.

نکته مهم در این قسمت این است که استنباط احکام جهتی و مقومات تنجیزی است و ربطی به وضعیت نظام فاعلیت اجتماعی ندارد، ولی استنباط مرحله تناسبات، تعلیقی است و مقوم به کیفیت فاعلیت جامعه است.

در این مرحله اساساً موضوع شناسی و حکم شناسی پیوندی وثیق و متقابلی برقرار می‌کنند و محصولات سه روش «تفقه»، «معادله سازی» و «مدل سازی» مقوم می‌شوند

بر این اساس به ذهن ناقص بنده می‌رسد که نباید فقه اداره را صرفاً به سطح توسعه منحصر دانست.

سطوح فلسفی اداره

[فلاسفه اداره را سه بخش کرده‌اند تحت عنوان «حکمت عملی»: اداره خود (اخلاق)، اداره خانه (تدبیر منزل) و اداره جامعه (سیاست مَدُن). فقه اداره تا چه میزان پیش می‌رود؟ آیا به اخلاق فردی هم نظر می‌کند؟]

سطوح مدیریتی اداره

[غربی‌ها نیز نظریات مدرنی در طبقه‌بندی اداره دارند؛ مدیریت راهبردی، مدیریت بازارهای آزاد، مدیریت دولتی و غیردولتی، مدیریت بنگاه‌های اقتصادی و... روشن شود که فقه اداره در چه رتبه‌ای از این مدیریت قرار دارد.]

سطوح فقهی اداره

[جمع‌بندی سطوحی که از طبقه‌بندی‌های فلسفی و مدیریتی استخراج شد تحت عنوان سطوح فقهی اداره منقح و روشن می‌شود که ما در فقه اداره دقیقاً با چه گستره‌ای از بحث اداره مواجه هستیم]

[توضیح این‌که چه مفروضاتی باید پذیرفته شود تا صحبت از فقه اداره ممکن و معقول گردد. و گر نه ما را به خیر و فقه اداره را به سلامت]

[بنده کاملاً قبول دارم که بحث از حدود و ثغور مبانی یک علم، ورود در چاه ویلی است که بیرون آمدن از آن اگر نگوئیم محال، لااقل بسیار مشکل است.

نکته مهم در این باره این است که در شمردن مبانی یک علم، تا کجا پیش رویم و تا کجای مفاهیم بالا دستی را مبنای آن علم قلمداد کنیم.

بی تردید از لحاظ مفهومی این امکان دارد که انسان در هر بحثی، تا بداهت و غیرقابل انکارها پیش برود و تاثیرات شروع از بداهت یا غیرقابل انکارها را تا پایین دست، رصد کند.

در جلساتی با آقای میرباقری داشتیم این مطلب به کرات تکرار شد و همواره ناقص رها می شد.

تا اینکه بالاخره طرحی آماده شد و به گفتگو گذاشته شد و تا حدی مقبول افتاد.

سعی می کنم به صورت خلاصه امهات جمع بندی را عرض کنم شاید در تنظیم حضرتعالی نیز کمک کند.

۱- برای طبقه بندی مبانی یک علم باید مفهوم مرکزی آن علم شناسایی شود.

۲- طبقه بندی مبانی به قریب و بعید (با مسامحه در این تعبیر) از ملاحظه نحو تاثیر مبانی بالادستی در این مفهوم مرکزی امکان پذیر است.

۳- مفهوم مرکزی همان مفهومی است که همه گزاره های یک علم، بسط آن مفهوم یا مصداق آن هستند.

۴- در علم فقه، مفهوم مرکزی، مفهوم «حکم» است.

۵- اضلاع و ابعاد حکم، عبارتند از «شان شارع»، «شان مخاطب» و «شان موضوع» که در مجموع می توان آنها را «شان تخاطب» نامید.

۶- لذا سؤالاتی در خصوص ابعاد شان تخاطب باید طرح شود که در حقیقت این سؤالات، مجاری تاثیرگذاری علوم بالادستی در علم فقه است.

۷- بر این اساس سه مسئله «چیستی جامعه» به عنوان موضوع، «چیستی حکومت» به عنوان مخاطب و «چیستی شارع» سه مسئله ای هستند که مبانی مختلف کلامی، جامعه شناسی، معرفتشناسی، منطقی و غیره از این طریق تاثیر می گذارند.

۸- با این طرح در توضیح مبانی، به جای اینکه از طبقه بندی علوم شروع کنیم و از مبانی کلامی و انسان شناسی و غیره صحبت کنیم، سؤالاتی موضوعی طرح می کنیم و خود را از این حیث و بیث را رها می کنیم.

از مزایای بسیار مهم این شیوه، پرهیز از کلی گویی در بررسی مبانی و انتزاعی نشدن پیش فرضها می شود.

[پس طبق فرمایش شما پایگاه نظری را به سه سرفصل «چیستی جامعه»، «چیستی حکومت» و «چیستی شارع» ختم کنیم و این‌ها را «مبانی فقه اداره» بدانیم]

مبانی فلسفی مضاف

[بیان این مطلب که بعضی فلسفه‌های مضاف نقش مستقیم در پذیرش فقه اداره یا رد آن دارند]

فلسفه جامعه‌شناسی

[تفاوت تلقی از حکومت و رسالت آن در این رویکرد از فقه حکومتی]

[بحث از این که اگر جامعه را حقیقت بدانیم یا اعتباری چه بلایی سر فقه می‌آید]

فلسفه انسان‌شناسی

[تلقی ما از انسان چه باشد که وارد فقه اداره شویم. اگر انسان را مسئول مدیریت اجتماع بدانیم و عقل او را محور بگیریم، بحث از فقه اداره چرا؟]

فلسفه زیست‌شناسی

[ریشه انسان‌شناسی امروز در زیست‌شناسی است (طبق نظر استاد حسینی). اگر این ارتباط را نشان دهیم، معلوم می‌شود که چون زیست‌شناسی آمده و انسان را به مغز و جسم تعریف کرده و روح را حذف کرده، عملاً آخرت و قیامت هم شوخی می‌شود و جامعه تعریف مادی پیدا می‌کند و اصلاً جایی برای فقه اداره نیست]

فلسفه فیزیک

[زیست متکی به فیزیک است و رویکردهای مدرن در توصیف «هستی» از فیزیک بیرون آمده است. اگر همین نظریات در توصیف ذرات بنیادی و پیدایش آن‌ها و رابطه علی در فیزیک مفروض گرفته شود، قطعاً زیست‌شناسی هم اختیار انسان را به مغز و اعصاب تعریف کرده و انسان‌شناسی ماتریالیستی حاکم می‌شود و فقه اداره پر]

مبانی فلسفی مطلق (فلسفه اولی)

[به سراغ فلسفه حکمت متعالیه می‌رویم با قرائت علامه طباطبایی و نشان می‌دهیم که چطور با اصیل شدن وجود و اعتباری شدن ماهیت، جامعه امری اعتباری می‌گردد و اختیار نفی شده و به جبر کشیده می‌شود و کثرات نفی شده و همه چیز به وحدت منتهی می‌شود با رابطه علّیتی که علّت و معلول در آن متحدند و بسیط و یکپارچه و غیرمرکب. چه فلسفه‌ای باید داشته باشیم تا بتوانیم از فقه اداره صحبت کنیم؟]

مبانی منطقی

[نظریه‌های تفکر و حرکت از معلوم به مجهول باید بررسی شود. شیوه پیدایش درک در ذهن انسان را مشخص نماییم که باید چه باشد تا سخن از فقه اداره ممکن گردد]

مبانی کلامی

[تفاوت تلقی از دین در این رویکرد از فقه حکومتی]

[مشابه همان مبانی کلامی که استاد میرباقری طرح فرمودند]

مبادی فقهی

[تفاوت تلقی از فقه در این رویکرد از فقه حکومتی؛ در این رویکرد فقه



حکومتی، صرفاً فقه احکام تکلیفی نیست، بلکه شامل فقه احکام ارزشی و توصیفی نیز می‌شود. دیگر اینکه فقه در این رویکرد موضوعش رفتار فرد نیست. بلکه موضوع آن اعم از فرد و جامعه و حاکمیت و شامل عرصه روحی، ذهنی و رفتاری (سیاست؛ فرهنگ و اقتصاد) می‌شود. علاوه بر این نکته مهم این است که خروجی فقه اداره (سرپرستی)، برنامه انتقال از وضعیت موجود به وضعیت مطلوب است.

[مفاد این عنوان علی‌الظاهر همان چیزی است که شما در ابتدا به عنوان تعریف فقه اداره در صدد بیان آن بودید. لذا اساساً این مطالب، مفاد تلقی مختار شما از خود فقه اداره است در حالی که در قسمت پیش فرضها لازم است که مبانی این تلقی بحث شود.]

[واقع امر این است که این تعاریف و اصطلاحات از جاهای بسیار مشکل است و حجاب اصطلاح نیز به محجوب ماندن حقیقت را مضاعف کرده است.]

در عین حال بنده به صورت مختصر جمع بندی خود را از جلسات پژوهشی استاد میرباقری عرض می‌کنم:

۱- برای بررسی مسئله فقه حکومتی را لازم است که آن را در سه سطح «فلسفه»، «روش» و «مصادق» بررسی کنیم. در سطح «فلسفه فقه حکومتی»، به مباحث ناظر به مفهوم مرکزی فقه یعنی «حکم شناسی» پرداخته می‌شود. در سطح «روش فقه حکومتی» به مباحث روشی و منطقی فقه حکومتی پرداخته می‌شود که متناظر «علم اصول فقه» می‌شود.

در سطح «مصادق فقه حکومتی» نیز مرحله استنباط احکام از منابع است. که «اسناد» صورت می‌گیرد.

۲- در یک تقسیم دیگر لازم است هر یک از این سه سطح به سه مرحله «مبادی»، «مبانی» و «نتایج» تقسیم شود. «مبادی» به تحلیل مسئله شناسی و تلقی از شرایط اجتماعی می‌پردازد.

«مبانی» به تحلیل پیش فرضهای ذهنی پیشینی می‌پردازد.

و «نتایج»، محصول و دستاوردهای نهایی هر سطحی است.

۳- بر اساس این دو برش، بررسی تعریف و تعیین حدود ثغور فقه حکومتی با توجه به بازگشت آن به «ماهیت و ابعاد حکم شرعی»، جزو مباحث «فلسفه فقهی» است.

و مباحث مربوط به «روش فقاقت»، اختصاص به سطح بعدی دارد.

در میان مباحث «فلسفه فقهی» نیز «خود تصویر از فقه حکومتی همچنین بررسی موضوع، مقیاس، ماهیت، مکلف، متعلق، تقسیمات احکام و غیره» را می‌توان جزو «نتایج فلسفه فقه» قلمداد کرد.

مبانی تعریف هم همانطور که گذشت عبارتند از تحلیل سه مسئله «حکومت شناسی»، «جامعه شناسی» و «شان شارع شناسی» (شان مخاطب)

مبادی تعریف هم عبارتست از تحلیل از شرایط اجتماعی و نیازمندیهای جامعه دینی در کوران حوادث مستحدثه.

بر اساس این طرح آنچه حضرتعالی به عنوان مبادی فقهی نامگذاری کرده اید، جزو «نتایج فلسفه فقه» و یا به تعبیر دیگر بخشی از تعریف فقه حکومتی است.

و آنچه که به عنوان انتظار از فقه آورده اید جزو «مبادی فلسفه فقه» محسوب می شود.

و بقیه موارد - به جز مبانی اصولی - را می بایست در «مبانی فلسفه فقهی» طبقه بندی کرد.

مبانی اصولی

[اگر بشود که لوازم این دیدگاه را در بحث «علم اصول» هم بیان شود،

بسیار مناسب است].

[در بحث علم اصول می توان مباحث

گسترده ای از ساختار گرفته تا زیرساختهای عقلی، عقلایی و عرفی بیان کرد.

علاوه براین می توان در قالبهای فرهنگستان مانند مبادی، مبانی و نتایج

استفاده کرد.]

[همانطور که مستحضرید بحث از مبانی اصولی، در رتبه بعد از تصویر و تعریف شما از فقه اداره است.

لذا هر چند تحقق مصادیق احکام فقه حکومتی، از طریق «علم اصول» گذر می کند ولی مبانی اصولی، پیش فرض تلقی و تعریف شما از فقه اداره نیست ولذا بنده تعبیر به «لوازم» تلقی مختار در علم اصول کرده بودم.

[فکر کنم توضیحات قبلی ام فکر می کنم تا حدودی ذهنیت بنده را توضیح می دهد.

نتایج	مبانی	مبادی	سطوح مراحل
تصویر از فقه حکومتی از طریق تعیین «ماهیت، مکلف، موضوع، سنخ، تقسیمات، کیفیت امثال»	مبانی کلامی، هستی شناسی، منطقی و غیره در بررسی شأن شارع، شأن مخاطب، شأن موضوع، شأن حکم (شان مخاطب)	خاستگاه اجتماعی و ضرورت های عینی حاکم بر تصویر از حکم	فلسفه فقه حکومتی

تصویر کلی و طبقه بندی قواعد علم اصول	مبانی حاکم بر تولید قواعد در علم اصول مانند حجیت ذاتی یقین و یا تصویر خاص از حجیت عقلاء، عقل و عرف	خاستگاه اجتماعی و ضرورت‌های عینی حاکم بر قاعده مندی فرآیند استنباط حکم	روش فقه حکومتی
دستیابی به احکام موردی فقه حکومتی و ارزیابی احکام گذشته	مبانی درونی فقه برای استنباط حکم حکومتی در خصوص یک مسئله خاص (کبریات استدلال‌های فقهی)	بررسی پیشینه و شرایط اجتماعی بروز و ظهور مصادیق متنوع احکام حکومتی (احتمالاً)	مصادیق فقه حکومتی

[

نظام فقه اداره

[در این بخش یک جمع‌بندی از کل مطالب سرفصل‌های قبلی ارائه می‌شود و توضیح که فقه اداره خودش یک «نظام» دارد، نظامی از اصطلاحات و مفاهیم که در ارتباط با هم قرار گرفته‌اند. باید این نظام یکپارچه دیده شده و توصیف شود تا بتوان به سمت تولید فقه اداره حرکت کرد]

